

## مثنیٰ نعزیه « حر بن زیاد »

مجلس تغزیه حر

این نسخه از مجلس تغزیه حر با نسخ موجود در «مجالس تغزیه» و «فصلنامه تئاتر» مقایسه شد و علی‌رغم پاره‌اندکی از اشعار مشترک با سایر نسخ که طی زمان به آن راه یافته‌اند، حال و هوای حماسی خاص تغزیه‌های زمینه اراک، که روح سلحشورانه‌ای تحت تاثیر علاقه مردم به داستان‌های حماسی و به ویژه شاهنامه بر آنها غالب است، در این نسخه به چشم می‌خورد.

شبیه‌خوانان به ترتیب ورود:

ابن زیاد

خطیب

حر

ابن سعد

هاتف

شمر

امام حسین (ع)

حضرت عباس (ع)

حضرت علی اکبر (ع)

حضرت زینب (ع)

حضرت سکینه (ع)

ظهير

مصعب

پسر حر (ع)

ابن زیاد:

ای اهل کوفه چرخ به کام یزید شد

شکر خدا که دولت او بر مزید شد

مسلم خروج کرد سرش را به باد داد

هانی برای بیعت مسلم شهید شد

هر کس کند مخالفت به بیعت یزید

نامش ز روی سطح زمین ناپدید شد

هر کس کند متابعت شاه کامکار

نزد خدا و خلق خدا روسفید شد

خطیب:

ای اهل کوفه پیر و جوان جمله بنگرید

آورده‌ایم خبر به شما حکم بر عبید

او والی است کوفه و اطراف کوفه را

ابن زیاد را حکومت دارالخلافه را

هر کس کند اطاعت سلطان کامکار

البته می‌شود به جهان میر و نامدار

هر کس کند قبول حسین و امامتش

گردد به دهر خوار و شود خاک بر سرش

ابن زیاد:

ساقی بریز باده گلگون به جام ما

مطرب بزن که دور فلک شد به کام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

خطاب من به تو ای قاصد نکو منظر

بگو به من چه نوشته است اندر این محضر

خطیب:

بدان امیر فرستاده شاه خطه شام

چهار بقچه خلعت به احترام تمام

یکی برای تو و دیگر ایا سرور

برای حر ریاحی سپهد لشگر

یکی دیگر بود از ابن سعد کینه شعار

یکی دیگر بود از شمر مرتد غدار

پیوش خلعت خود را تو با دل شادان

دیگر تو خلعت هر یک به صاحبش برسان

ابن زیاد:

ساقی بریز می و مطرب بزن نوا

خوش خوان بخوان، بخوان که جهان شد به کام ما

خیزید و یک دو ساغر مینا بیاورید

مینا به کار ناید و صهبا بیاورید

مینا به کار ناید و کشتی کنید پر  
کشتی کفاف ندهد دریا بیاورید  
ای مجمع عرب همگی مستمع شوید  
حکمی رسیده است ز شاه جهان یزید  
آید حسین ز شهر مدینه سوی عراق  
باید به کشتنش بنمایید اتفاق  
مضمونش این بود که همه قوم محتشم  
باید که راه تنگ بگیرید از کرم  
یا بیعت یزید نماید کنون قبول  
یا تغى کین کشید به پرورده بتول  
کنون بیا به برم ای خطیب نیک کلام  
بگو چه نکته نوشته است اندر این ایام  
مرحبا این خطیب نیک کلام  
گیر از من تو زود این انعام  
زود بر خوان تو حکم سلطان را  
کن بیان حکم هادی فرمان را  
خطیب:  
مستمع باشید خلق کوفه یکسر خاص و عام  
تا بخوانم بهر تان فرمان شهنشه تمام  
این نوشته آن یکی نامه که بی چون و چرا  
کرده ام در کوفه من والی عبیدالله را  
هر که پیچد سر ز حکمش می دهم جانش بیاد  
آتش سوزان زنم بر خانمانش از عناد  
لاجرم هر کس که گردد طالب رفتار او  
کرده راضی خاطر شه را بسی کردار او  
بدان امیر نوشته است شاه خطه شام  
یکی رقم به تو با احترام های تمام  
حکومت است عبید زیاد در کوفه  
به خلق کوفه عیان و رفعت و جلال تمام  
حکومت ختن را همان خجسته سیر  
عطا نموده به حر دلیر نام آور

حکومت ری و جرجان به ابن سعد شیر  
سپاه موصل و کرکوک را به شمر دلیر  
روانه کن همه را با سپاه بی حد و مر  
دو راه تنگ بگیرند به آن شه با فر  
ابن زیاد:

ساقی بریز باده گلگون به جام ما  
مطرب بزن که کام جهان شه به کام ما  
ساقی نقاب ز رخ خاتون جم بگیر  
افتاده است سکه دولت به نام ما  
طبال طبل کوب، مغنی بزن نوا  
که آورده اند سر خط خون امام ما  
یاران کجاست حر سرافراز شیرگیر  
یاران کجاست حر که نباشد ورا نظیر  
گویند بی مضایقه آید به محفلم  
شاید از او گشوده شود عقده دلم  
حر:

هان ای امیر در برت این لحظه حاضرم  
لیکن ندانم از چه ره افسرده خاطر  
باشد سه چهار روز که هر لحظه می تپد  
بی اختیار این دل غمدیده در برم  
گر مطالبی بود بنما زودتر عیان  
شاید دهد جلای به قلم مکدرم  
ابن زیاد:

قلیان برای حر دلاور بیاورید  
چایی برای او ز سماور بیاورید  
ای حر رسیده است ز شام این زمان نوید  
آورده اند نامه برای من از یزید  
مضمونش این بود که حسین آید از حجاز  
سوی عراق با حرم آن شاه سرفراز  
شورش فکنده است به روی زمین که من  
هستم امام خلق به آیین ذوالمنن

بگزین یکی سپهد کار آزموده‌ای  
ز ابطال دهر گوی سعادت ربوده‌ای  
با لشگر گران همه خونخوار و جنگجو  
تعیین نما سوی شهنشاه کنند روی  
آن پردلی که می‌کند این امر را تمام  
باشد تیول وی خوی و تبریز والسلام  
ای حر معین است که هستی تو در عرب  
هم صاحب قبیله و هم صاحب نصب  
دشمن کش و سپاه کش شیر اوژنی  
روز نبرد صبد چه قباد و تهمتنی  
این امر را به حکم یزید اختیار کن  
برخیز آهوان حرم را شکار کن  
شوشتر که همه بهترین ملک عالم است  
از ملک خود شمار که بهرت مسلم است  
حر:

بشنیدم ای امیر همه گفته‌های تو  
من هم بر آن سرم که بجویم رضای تو  
فرمان تو است آن که من ای خسرو جهان  
رو آورم به جانب آن شاه انس و جان  
از بهر این عمل چه مرا کردی اختیار  
خلوت نما دمی که نهان گویمت جواب  
ابن زیاد:

برخیز که جانب خلوت کنیم رو  
با یکدیگر دمی بناییم گفتگو  
هر یک به عقل خویش کنیم استخاره‌ای  
از بهر این مقدمه جوییم چاره‌ای  
حر:

هان ای امیر گوش به من دار یک زمان  
تا گویمت نتیجه این کار را عیان  
گفتی مه مدینه برون آمد از حجاز  
همراه عون و جعفر و عباس رزم ساز

من با سپاه کوفی و شامی به عزم جنگ  
 رو آوریم جانب آن شاه بی درنگ  
 هر جا به وی رسم حرمش را کنم اسیر  
 اقوام و اقرباش کنم جمله دستگیر  
 این کار نیست در خور ما و سپاه ما  
 بازیچه نیست جنگ به اولاد مصطفی  
 آنها ز نسل اسدالله غالبند  
 در روز رزم همچو هژبران سالبند  
 عباس اگر به رخس سعادت شود سوار  
 رو آورد به لشگر جرار بی شمار  
 از صولت و صلابت آن میر محترم  
 لشگر کند چه گله گوران ز شیر رم  
 از یک نهیب و نعره الله اکبری  
 نه لشگری به جا، نه سپهدار لشگری  
 فرزند ارجمند حسین نامش اکبر است  
 شبه محمد است به وقت چه حیدر است  
 آرد اگر به گرز گران آن جناب دست  
 بر فوج فوج لشگر ما آورد شکست  
 قاسم نهال نوگل بستان مجتبی  
 در روز رزم یکه سواریست لافتا (فتی)  
 آرد اگر به نیزه دل دوز عیون، دست  
 از جمله ای به لشگر ما آورد شکست  
 بنهد اگر حسین به عقاب سمند زین  
 شمشیر برکشد ز پی قتل مشرکین  
 سرهای پر دلان همه افتد به روی خاک  
 تنهای کودکان شود از بیم چاک چاک  
 این رزم را تو سهل مدان و مختصر مگیر  
 این رزم مشکل است و خطرناک ای امیر  
 هستی بر یزید تو چون صاحب احترام  
 این چنگ را به صلح مبدل نما تمام  
 ابن زیاد:

ای حر ز گفتگوی تو آزرده شد دلم  
 شد صعب‌تر از این سخنان حل مشکلم  
 من داشتم گمان که تو از فرط پر دلی  
 بی‌معذرت زنی به کمر دامن یلی  
 از ظلم و کینه آل علی را کنی تمام  
 گردی به جاه و مرتبه مشهور خاص و عام  
 لیکن به باره تو غلط بود این گمان  
 زیرا که گشته‌ایم به غم و غصه توأمان  
 اکنون که خوف برده ز کف اختیار تو  
 مأیوس گشتم از تو و از کارزار تو  
 زین ادعای بیهده کوتاه کن سخن  
 دیگر دم از شجاعت و مردانگی مزین  
 حر:

یابن زیاد نیست مرا خوفی از جدال  
 همانند روز عید بود نزد من قتال  
 لیکن کسی که در دو جهان رهنما بود  
 در رتبه گوشواره عرش علی بود  
 جدش بود محمد و بابش بود علی  
 زهراست مادرش به جهان دختر نبی  
 این امر را چگونه کنم اختیار من  
 برگو چگونه تیغ کشم بر شه زمن  
 با او نبرد و حرب نمودن بسی خطاست  
 هر کس به او ستیزه کند زاده زناست  
 این امر را تو سهل میدان مختصر مگیر  
 بگذر ز من تو دست بدار ایها الامیر  
 بگذر از این اراده که دارای تو در نظر  
 برپا مکن تو فتنه که راهی ست پر خطر  
 ابن زیاد:

ای شیر صولتان که به هنگام کارزار  
 هر یک عنان ربوده ز گردان روزگار  
 از صولت شماست که در عرصه نبود

شاهنشهی برای یزید است برقرار  
بنوشته است نامه‌ای اکنون یزید دون  
از پر دلان عرصه میدان کارزار  
باشد امیر آن که رود سوی کربلا  
راس حسین جدا کند از تیغ آبدار  
ابن سعد:

بردی از این سخن ز دل جملگی قرار  
ما را به نور چشم پیمبر بود چه کار  
ابن زیاد هر چه تو فرمان دهی رواست  
لیکن به جنگ زاده حیدر کجا رواست  
کی تیغ می‌کشد به رخ انور حسین  
کی می‌تواند آن که کند خاطرش فگار  
بازیچه نیست کشتن اولاد مصطفی  
زین گفتگو گذر تو ایا شوم بی‌حیا  
جز کشتن حسین هر آن امر دیگری  
سازی به حق قیام کنم ای ستم شعار  
ابن زیاد:

فرمان چند کرده رقم خسرو زمان  
هر یک به نام شهری ایا مهتر جهان  
بازیچه نیست حکم یزید است ابن سعد  
باشد هر آنچه مصلحت کن برم عیان  
ابن سعد:

ای آنکه هست بر تو نظام دلاوران  
از کار خویش مانده‌ام آشفته من بدان  
نگذشته مدتی ز وفات محمدی  
این دم به قتل نوگل او بسته‌ام میان  
انصاف ده چه سان به حسین تیغ برکشم  
گیرم شهید کینه کنی اکبر جوان  
فردا جواب ختم رسولان چه می‌دهی  
در نزد جد و باب و خداوند انس و جان  
باری ز شمه‌ای که رقم کرده در برت



از نام هر یکی به برم یک به یک بخوان

ابن زیاد:

یابن سعد آن چه در این حکم و در این فرمانست

بصره و موصل و کرکوک و ری و جرجانست

هر که در دل هوس حب ریاست دارد

بی تکلم یکی از پنج رقم بردارد

عهده قتل حسین باز به گردن گیرد

برود از ره کین راه به دشمن گیرد

ابن سعد:

گرچه این کار مرا خوار به محشر دارد

خجل اندر بر زهرا و پیمبر دارد

لیک هر کس که بود طالب اسباب جهان

دست از ملت و از دین جهان بردارد

نام ری بردی و از دین بروم کردی

گر بگویم ز من این قول که باور دارد

رقم سلطنت ری بده اینک تو بین

کیست بر قتل حسین دست به خنجر دارد

نایب سلطنت کن که ز جورم زهرا

معجز نیلی از این واقعه بر سر دارد

ابن زیاد:

ای حر نامور تو به نام آوران قوم

کمتر نئی به دهر تو از پردلان قوم

از چه نشسته‌ای خموش ای عزیز من

خنجر بکش به خنجر آب آوران قوم

بر بند آب را به رخ خسرو جهان

تا نام تو به دهر شود از سروران قوم

حر:

ای میر با نظام توای کاردان قوم

از دل ذلیل دهر همه مهتران قوم

بنشسته‌ام خموش ز تعبیر روزگار

هر لحظه طرح نو رسد از یاوران قوم

حیران و واله غرق محیط فکارتم  
غواص وار غوطه خورم در میان قوم  
این کار نیست در خور من ایها الامیر  
بگزین یکی سپهبدی از سروران قوم  
ابن زیاد:

ای حر مکن تو وحشت و کم اضطراب کن  
خود را به یاد خلعت شه کامیاب کن  
خوش ساعتی است جمله پیوشان به تن زره  
در نزد خلق جلوه چه افراسیاب کن  
فرزند حر بیا که دهم خلعت تو را  
در این سفر حمایت احوال باب کن  
مصعب پیوش خلعت و بر جنگ دلیر  
کتف زنان کبود ز چوب و طناب کن  
ای میر آخور از همه اسبان تیزرو  
آهو روش چهار فرس انتخاب کن  
گلگون و نیله و کهر و دیگری سمند  
از یال تا به دم همه پرپیچ و تاب کن  
گلگون برای حر که سپهدار لشگر است  
زین و یراق برزن و چون آفتاب کن  
چون شمر رخت ماتمیان را کشد به نیل  
آن اسب نیله اش تو به زیر رکاب کن  
از بهر مصعب آنکه نظیرش به دهر نیست  
اسب کهر لجام بنه ماه تاب کن  
از بهر ابن سعد تو اسب سمند را  
آور به زیر زین به زودی شتاب کن  
ای حر تو کم هراس و کم اضطراب کن  
رزمی چو رستمانه و افراسیاب کن  
چون روبرو شدی به حسین وقت گفتگو  
آهسته نی، درشت سوال و جواب کن  
خلعت برای حر دلاور بیاورید  
شال و قبا و خنجر و اسپر بیاورید

حر:

حمد خداوندگار را حم قدوس  
تحفه و صلوات بر محمد مبعوث  
چند خورم زین جدال غصه و افسوس  
مطرب حربی برآر زلزله از کوس  
بهر محمد فریضه آمده صلوات  
شاهد مدح علی ست چند از آیات  
جمله ثنا خوان او جماد و نباتات  
بضعه احمد به پیشش آمده مأنوس  
مطرب حربی برآر زلزله از کوس  
ای زره تنگ حلقه در بر من باش  
حافظ جان در بدن، تو بر تن من باش  
گر رسد عباس به جنگ یاور من باش  
دانه این حلقه هات من بزمن بوس  
مطرب حربی برآر غلغله از کوس  
مغفر زرین تو دفع خصم نمایی  
باب فتوحات بر رخم بگشایی  
دفع مخاصم تو از سر بنمایی  
من نهمت بر سرم چو افسر کاووس  
مطرب حربی برآر غلغله از کوس  
تیغ مرصع توری که در صف هیجا  
خون بخوری جای آب از تن اعداء  
رأس یلان بر یلان بر زمین چو صخره شماع  
از تو درافتد در او معلق معکوس  
مطرب حربی برآر غلغله از کوس  
ای تو سپر ای به تن مهین مدور  
حافظ و مستحفظی به شخص هنرور  
کتف بیندازمت چه نقش مصور  
تا به تماشا رسد تهمتن و هم طوس  
مطرب حربی برآی زلزله از کوس  
ای فرس بادپا تو رخس تکاور

شو چه کمک در میان خون تو شناور  
گرم به رفتن برو چه رفتن طاووس  
مطرب حربی برآر غلغله از کوس  
یارب گواه باش که از دل نمی‌روم  
راضی به قتل سبط پیمبر نمی‌شوم  
یارب چه سان به روی حسین تیغ برکشم  
دستم بریده باد اگر تیغ برگشم  
حر کجا و دشمنی آل مصطفی کجا  
گویم چه در جواب بر خیره‌النساء  
لیکن چه چاره حکم یزید دغااست این  
ناچار رفتنم، ذمی حرب شاه دین  
هاتف:

ای حر خورشید رو تعجیل کن تعجیل کن  
ای دلیر کامجو تعجیل کن تعجیل کن  
زود رو در خدمت شاه شهید  
ای دلیر کامجو تعجیل کن تعجیل کن  
حر:

می‌روی ای حر که بندی آب بر آل رسول  
در میان جنت و دوزخ یکی را کن قبول  
هاتفی گوید ز مابین زمین و آسمان  
خوش به حالت حر روانی جانب باغ جنان  
هاتف:

خدمت سلطان مظلومان حسین  
زودتر خود را رسان ای نور عین  
روی در جنت نما ای باوفا  
جمله شادانند از بهر شما  
حر:

نمی‌دانم چه حکمت باشد از بهر من ای داور  
کمر بستم پی قتل حسین فرزند پیغمبر  
دمادم می‌رسد مژده مرا از عالم بالا  
اگر صد جان مرا باشد کنم ایثار آن مولا

ولیکن طبل بنوازید تا گردد حسین آگاه  
اگر چه مژده می آید مرا بر جنت الماوا  
ابن زیاد:

ای ابن سعد نیز تو با جمله یاوران  
سردار این سپاه تو را کرده ام بدان  
باید چنان تو تنگ بگیری به کارزار  
شاید ز راه ظلم کند بیعت اختیار  
این خلعت از یزید به تو می دهم بدان  
باید سر حسین نمایی تو بر سنان  
ابن سعد:

کنون قتل حسین از جان و دل در کار می بندم  
ز بهر ملک ری کافر شوم زنا می بندم  
بزن طبل بر طبل و برآور صوت طبلان را  
که امروز بر لشگر سپهسالار می گردم  
ابن زیاد:

ایا شیر بیابان بلا ای شمر ذالجوشن  
غضب آلوده سردار سپاه ای مرد شیرافکن  
عجب خاموش بنشستی مگر خوفت به دل آمد  
ز زور بازوی سردار نسل شاه خیر کن  
زمانی همچو سرداران تو دستت را بزن بالا  
برای قتل شاه دین بزن اندر کمر دامن  
چه داری در نظر ای شمر مردود ستم گستر  
نما این راز را افشا برم ای ظالم پر فن  
شمر:

ز خون آل حیدر گر نسازم دشت را گلشن  
عبث خوانند در عالم مرا شمر ابن ذالجوشن  
تمام آل احمد را به دشت کربلا از کین  
بریزم از دم تیغ ستم من خونشان از تن  
منم آن کس که اندازم ز پشت زین به روی خاک  
تن پاکی که پروردیش زهرا بر سر دامن  
منم آن کس که سازم غرق خون از تیغ خون ریزم

منم آن کس که اکبر را بدرم مثل روئین تن  
اگر باشد سلیمان جهان هم رزم در میدان  
ربایم از سر زینش چه آن گردان روئین تن  
ابن زیاد:

چیست منظورت بگو ای صاحب تیغ و سنین  
شمر:

عزم آن دارم که بندم آب بر روی حسین  
ابن زیاد:

غیر از اینت چیست منظور ای دلیر جنگجو  
شمر:

در رسیدن تیر بارانش کنم از چارسو  
ابن زیاد:

فکر دیگر چیست با من بازگو ای پر جفا  
شمر:

دست عباس علی را سازم از پیکر جدا  
ابن زیاد:

مطلب دیگر چه می باشد مکن از من نهان  
شمر:

جسم اکبر را ز خنجر می کنم در خون تپان  
ابن زیاد:

دیگرت مطلب چه باشد بازگو ای کامکار  
شمر:

عیش قاسم را عزا سازم که ماند یادگار  
ابن زیاد:

آشکارا کن تو منظور خودت ای محترم  
شمر:

حلق اصغر را ز پیکان بلا از هم درم  
ابن زیاد:

بازگو دیگر چه منظوری ست اندر سر تو را  
شمر:

با دم خنجر حسین را سر ببرم از قفا

ابن زیاد:

بعد قتل سبط پیغمبر چه داری در خیال

شمر:

جسم او را با شمر اسبان نمایم پایمال

ابن زیاد:

بعد از اینت چیست منظور ای تبه کار لعین

شمر:

خیمه را ویران کنم بر فرق زین العابدین

ابن زیاد:

با سکینه دختر او پس چه‌ها خواهی نمود

شمر:

ای امیر از ضرب سیلی می‌کنم رویش کبود

ابن زیاد:

مرحبا بر تو ایا شمر ستمکار شدید

مرحبا بر تو ایا دشمن آل حیدر

کمر قتل حسین را تو ببندی به میان

بشو این دم تو روان با سپه بی‌حد و مر

رقم ملک ری و خلعت نیکو بستان

لایق خدمت تو هست همین خلعت زر

شمر:

امشب ز ساغر می ساقی شراب خور

بر دولت یزید شده کامکار شمر

ساقی بریز باده گلگون به جام ما

مطرب بزن چغانه که شد بخت یار شمر

پوشم به تن زره که مرا آمده غرور

بندد کمر به قتل شه دین شعار شمر

ای خود زرنکار درخشنده چوی شوی

شایسته‌ای به تارک خورشیدوار شمر

احسنت بر تو ای خنجر خونریز نابکار

جان‌های پردلان ز تو گردد شکار شمر

پوشم به پای چکمه که دارم سر سفر

شاید فتد به کربلا رهگذار شمر  
بر پای چکمه تا شکنم سینه حسین  
ای بخت واژگون دل امیدوار شمر  
طبال بهر رفتن ما اضطراب کن  
از های و هوی طبل جهان را خراب کن  
ای تیغ بی دریغ تو در دشت کربلا  
از خون حلق تازه جوانان خضاب کن  
طبال طبل کوچ بزن بهر رفتنم  
عزت برای ماست ز ما اجتناب کن  
امام حسین:

ما را زمانه خوانده به مهمان کربلا  
رو کرده ایم سوی بیابان کربلا  
بر ما ز راه ظلم اجل هم عنان شده  
تا وعده گاه ما صف میدان کربلا  
حضرت عباس:

ما می رویم جمله به میهمانی ای فلک  
آن میهمانی که تو میدانی ای فلک  
جان ها گرفته بر سر کف کرده ایم نثار  
سوی منای دوست به قربانی ای فلک  
ما جملگی به هدیه بر دوست می رویم  
هر یک هزار گوهر ربانی ای فلک  
علی اکبر:

ما بلبلان گلشن خلدیم با تمام  
ما طایران گلشن قدسیم والسلام  
بر ما ز راه ظلم اجل هم عنان شده  
بر کف گرفته است عنان تمام ما  
منزل به منزل پی هر غم رسد غمی  
عیش و نشاط گشته به ما جملگی تمام  
زینب:

زین سفر یارب پریشانم نمی دانم چرا  
می تپد دل در برم یارب نمی دانم چرا



بی سبب از دل همه خیزد نوای الفراق  
با چنین جمعیتی خاطر پریشانم چرا  
سکینه:

ماییم بلبان بیابان کربلا  
ماییم نوحه خوان شهیدان کربلا  
من دختر حسینم و آواره از وطن  
ای چرخ رحم کن به غریبان کربلا  
امام حسین:

همرهان چیست که فریاد و فغانی دارید  
بازگوید اگر سر نهانی دارید  
حاليا موسم سربازی و ایام گل است  
آخر دی نشده از چه قرانی دارید  
زینب ای اختر برج شرف و عزت ناز  
ناله کم کن تو چنین، سروروانی دارید  
زینب:

ای برادر چه کنم درد نهانی دارم  
زان سبب ناله و فریاد و فغانی دارم  
ترسم از آنکه مبادا از تو جدا سازندم  
من که کم طالعی خویش گمانی دارم  
به خدا نیست به من تاب و توان از غم تو  
به جمال رخت آرام و توانی دارم  
سیل خون از دیده بارانم نمی دانم چرا  
بوالعجب کاری ست آه و ناله می خواهد دلم  
امام حسین:

خواهر این ناله جانسوز تو آخر دارد؟  
بی قراری مکن این روز تو آخر دارد  
حاليا گریه ز بد عهدی ایام مکن  
بعد از بخت بد آموز تو آخر دارد  
زینب:

منعم از گریه مکن خواهش و افغان دارم  
شکوه از دست جفاکاری دوران دارم

صبر دانم بودم چاره ولیکن جانا  
طاقتم نیست برادر چه کنم جان دارم  
باورم نیست اگر ز آنکه پریشان حالم  
نالهایم تو بین داغ فراوان دارم  
امام حسین:

بیا نزد من عباس ای برادر جان  
بیا نما به من این منزلی که گشته عیان  
رسیده بوی غمی زین مکان مرا به مشام  
بگو به من که همین دشت را چه باشد نام  
عباس:

بدان فدای تو کردم ای شه خوبان  
بدم به همراه بابم امام عالمیان  
در این زمین بلاخیز چون نمود مکان  
کشیده آه ز دل دیده‌اش شد گریان  
سوال کردم از آن شاه مسند و تمکین  
پدر فدای تو کردم چرا شدی غمگین  
جواب داد پدر گریه‌ام برای شماست  
همین زمین بلاخیز دشت کربلاست  
تو با حسین و عزیزان شهید می‌گردید  
در این زمین بلاخیز شهید می‌گردید  
ز گفته پدرم، پادشاه روز جزا  
به یقین و صدق بود این زمین کربلا  
امام حسین:

گر این زمین به قول پدر کربلا بود  
اینجا محل ریختن خون ما بود  
اینجاست آنکه ناله به عرش علا رود  
دست از تنت بردارم اینجا جدا شود  
اینجاست آن زمین که علی اکبر جوان  
رأسش ز ظلم کینه اعدا جدا شود  
اینجا ز کین عروسی قاسم عزا شود  
در این زمین سکینه به غم مبتلا شود

سازند اسیر از ره کین خواهران من  
زنجر کین به گردن زین العبا شود  
عباس:

ای شهسوار عرصه کونین یا حسین  
از بهر چیست اشک بریزی ز هر دو عین  
ای سید سعید چرا گریه می کنی  
ای خلق را امید چرا گریه می کنی  
امام حسین:

عباس نوجوان تو بدان ای برادرم  
بینم تو را شهید کنند در برابرم  
ناکام و نامراد علی اکبر جوان  
از جانب دیگر علی اصغر به خون تپان  
بعد از شهادت همه یاران در این مکان  
من کشته می شود ز جفای مخالفان  
عباس:

ای جان من فدای کلامت نگو نگو  
باشی به ملک امر الهی تو کامجو  
گر مطلبی توراست بیان کن کنون به من  
کوشم به خدمت تو در این دشت پر محن  
امام حسین:

بیار نزد من عباس قبضه ای زین خاک  
نظر نما و ببین دیده ام شده نمناک  
عباس:

بگیر خاک فدایت شوم برادر جان  
بیوی، شرح بفرما تو از ره احسان  
امام حسین:

مژده ای قربانیان ماوای قتل ماست این  
بار از محمل گشایید زانکه جای ماست این  
ای عزیزان بر سر کوی منی منزل کنید  
خویش را آمده بهر خنجر قاتل کنید  
هست این خاک ای عزیزان تا به محشر جایگاه

بهرتان ای یاوران خامس آل عباء

ایا برادرم عباس، اهل بیت مرا

پیاده ساز در اینجا به آه و شور و نوا

عباس:

مسافران دیار بلا پیاده شوید

مخدرات رسول خدا پیاده شوید

بیایید فرود این کجاوه و محمل

که تا کنیم در این سرزمین کنون منزل

امام حسین:

خطاب من به تو عباس ای نکو اطوار

نما تو مالک این بقعه را برم احضار

بود میان همین بادیه به اصل و نصب

ظهیر نام بزرگیست او به خیل عرب

بیار در برم او را ز راه غمخواری

که تا کنم زوی این ملک را خریداری

عباس:

ایا جماعت اهل قبیله سرتاسر

ز یمن مقدم سلطان دین شوید خبر

رسیده است در این سرزمین دشت بلا

ظهیر نام طلب کرده او ز خیل شما

ظهیر:

سلام من به تو باد ای جوان نیک لقا

چه مطلب است تو را با ظهیر ای آقا

منم ظهیر بزرگ قبیله های عرب

بگو تو مطلب خود را ایا صحیح نسب

عباس:

شاهی که ملک به درگه او

روید به مژه غبار راهش

بنموده نزول اندر اینجا

چون هست محل قتلگاهش

منزل به همین زمین نموده

افزوده به عرش و عز و جاهش

ظهیر:

هزار شکر که خواسته مرا امیر عرب

خطاب من به شما جمله سروران عرب

حسین نزول شرف کرده است ارزانی

بیاورید برش گوسفند قربانی

امام حسین:

نعم الله خداوند محبان رسول

شد مرا هدیه قربانی ایام قبول

دست از دشنه بدارید که با خود دارم

ز جوانان فراوان که شوندی مقتول

از شما راضی‌ام ای قوم خداوند ز جان

هست همراه جوانان که نمایم قربان

چون شدم عازم این دشت پر از خون و محن

بهر قربانی آورده‌ام هفتاد و دو تن

گر شما راست سر خدمت یاری منظور

بفروشید همین بقعه که ما راست ضرور

ظهیر:

فدای مقدم تو ای امام کل عباد

نموده‌ام به تو هدیه ایا امام رشاد

همین زمین بلاخیز را به رنج و تعب

فداست بهر قدوم مبارک زینب

امام حسین:

اندر این امر نهانی‌ست که باید دیدن

گل بسیار از این باغ بیاید چیدن

این مکان منزل ما آل عبا خواهد شد

نظر اهل جهان تا به سما خواهد شد

قدسیان جبهه اخلاص در این خاک نهند

چشم امید در این خاک به افلاک نهند

از من این زر بستان و تو زمین را بفروش

دلم از شوق شهادت رود این دم از هوش

ظهیر:

جان آقا، جان من قربان تو  
من شوم آقا بلاگردان تو  
این سخن‌ها را مگو ای نور عین  
جمله می‌گردیم قربان حسین  
شوم فدای تو آقا خدا نگهدارت  
خدا وجود شما را از بلا نگهدارد

حر:

یاوران خیمه و خرگاه به پا می‌بینم  
نور او بتسه تتق تا به سما می‌بینم  
وادی طور بود ذات خدا جلوه نما  
یا که موسی به کف دست عصا می‌بینم  
گوئیا در نظرم عرش مجید است عیان  
که در آن آینه قبله‌نما می‌بینم  
یا بود خیمه و خرگاه حسین بن علی  
همه چاکر به برش عرش علا می‌بینم  
کیست آن سرو دلاور که علمدار بود  
ز دو کتفش هنر شیر خدا می‌بینم  
نوجوانی چو محمد به نظر می‌آید  
به خدا بی‌شک و شبهه است به جا می‌بینم  
مجلس نور بود ای فلک این وادی طور  
نوجوانی دیگرش کف به حنا می‌بینم  
طبل کوبید و دم اندردم و شیپور نهید  
که من امروز عجب شور و نوا می‌بینم  
امام حسین:

ایا سکینه دیگر آه و ناله‌ات از چیست؟

سکینه:

پدر فدات شوم این گروه بی‌دین کیست؟

امام حسین:

ایا سکینه چرا رنگ از رخت پرید؟

سکینه:

پدر فدات بترسیم از سپاه یزید

امام حسین:

عزیز من مکن اندیشه تو از این لشگر

سکینه:

پدر فدات به تشویشم از علی اکبر

امام حسین:

ایا سکینه مبر و تاب و هوش مرا

سکینه:

پدر فدای تو گردم بگو روم به کجا

امام حسین:

سکینه گریه مکن این سپه مسلمان است

سکینه:

پدر فدات شوم ضعف من نه از آن است

امام حسین:

سکینه کوفه همه شیعیان باب منند

سکینه:

بترسم آنکه تو را از ستم شهید کنند

امام حسین:

سکینه شیعه این چنین جفا به ما نکنند

سکینه:

بترسم آنکه دو دست عمم جدا بکنند

امام حسین:

سکینه گریه مکن می روی به سوی وطن

سکینه:

پدر فدات بیا و نما مرا تو کفن

سکینه:

شد اول مصیبت و غم حلقه زد به در

از خوف این سپاه مرا دل تپد به بر

یارب حفیظ باش حسین را تو از بلا

حیف است من یتیم شوم حال ای خدا

امام حسین:

ای روزگار دست جفایت بریده باد  
ار کف عنان توسن عمرت بریده باد  
ای نیلگون رواق ز جور مخالفان  
هم کودکان یتیم و دیگر خواهران اسیر  
سکینه:

حسین بی‌یاور است الله اکبر  
میان کافر است الله اکبر  
رسدگر این سعد این لحظه از راه  
سیاهم معجر است الله اکبر  
زینب:

برادر جان چه شور و محشر است این  
امام حسین:  
امان زینب که فوج لشگر است این  
زینب:

شده گویا سیاه اندر بر من  
امام حسین:

بدان زینب سیه شد اختر من  
زینب:

ندارم یاوری بی‌غمگسارم  
امام حسین:

بیا زینب کسی بر سر ندارم  
زینب:

چه محشر شد سپه برگو کیانند  
امام حسین:

چه گویم این سپه از کوفیانند  
زینب:

غریب افتادی اندر چنگ اعدا  
امام حسین:

بین خواهر حسینت مانده تنها  
زینب:

امان از این ستم الله اکبر



امام حسین:

کمر بر کشتن من بسته لشگر

زینب:

مگو از غصه روزم گشت چون شب

امام حسین:

مزن بر سینه و سر حال زینب

زینب:

برادر پس بیا فکری به ما کن

امام حسین:

بیا خواهر علاج درد من کن

زینب:

ایا امام زمان داور زمان و زمین

مرا تو سایه سر باش ای ضیاء دو عین

از این قضیه مرا تاب و استقامت نیست

تن ضعیف مرا تاب این حکایت نیست

امام حسین:

با شتاب عباس شو بر سوی این لشگر روان

با خبر شو حال این لشگر نما بر ما عیان

این سپه چند است تعدادش ایا والامقام

کیست سردار سپه ای آفتاب با نظام

عباس:

به چشمم سرمه ریز از خاک نعلین

که من فرمان برم بالرای والعین

ای سپاه جنگجو سردار این لشگر کجاست

پیشوای این گروه زشت بداختر کجاست

کیست یاران مهتر این قوم بی شرم و حیا

حکمران این سپه سرخیل این لشگر کجاست

حر:

ای جوان جنگجو سردار این لشگر منم

ای هژبر جنگجو سرخیل این لشگر منم

حکمران این سپه فرمانده در هر مرز و بوم

نامدار روز کین مشهور هر کشور منم  
چیست مطلب بازگو ای شهریار باوفا  
شیر مردان را ز مردی تارک و افسر منم  
عباس:

گر تو فرمان داده‌ای بر این سپاه از خیر و شر  
چیست منظور شما در کربلا کردن گذر؟  
با که داری گفتگو، اندر دلت منظور چیست؟  
از کدامین سرزمینی، عزم و پیغام تو چیست؟  
حر:

ضیغم روز دغا، کیستی و نام تو چیست؟  
عباس:  
نام خود را تو بگو کیستی و کار تو چیست؟  
حر:

نام من حر ریاحی، یل صف‌شکن است  
عباس:  
نام من حضرت عباس، یل صف‌شکن است  
حر:

دودمان که‌ای و ماه ده و چار که‌ای  
عباس:  
گو به من حال که فرمانده تو از حکم که، سردار که‌ای  
حر:

ابن مرجانه به من حکم ریاست داده  
عباس:  
تو مزن لاف بشو بهر جدال آماده  
حر:

رزم شیران تو ندیدی مگر ای تازه جوان  
عباس:  
روز روشن بکنم پیش تو چون شام عیان  
حر:

پهلوانان جهان در بر من حیرانند  
عباس:

هفت اقلیم ز تیغم تو بدان لرزانند

حر:

پنجهام پنجه ابر پنجه تقدیر کند

عباس:

تیغ من روز به چشم تو شب تیره کند

حر:

اژدر و پیل و مگس در بر من یکسان است

عباس:

چرم شیر است برم در عوض خفتان است

حر:

پدرت هست یقین قاتل عمر و عتتر

عباس:

دست من هست بدان دست خدای اکبر

حر:

یابن حیدر تو مقدم به همه گردانی

عباس:

حال ای حر به جهان قدر مرا می دانی

حر:

آمدم آب بیندم به رخ شاه زمن

عباس:

بازگو مطلب دیگر تو ایا حر با من

حر:

من به این گرز گران کوه گران خاک کنم

عباس:

من ز شمشیر کنون پیکر تو چاک کنم

حر:

آمدم سر بنهم زیر خط فرمانش

عباس:

خادمم من به برادر بشوم قربانش

حر:

آمدم تا که کنم چاکری اکبر او

عباس:

آمدی تیر زنی بر گلولی اصغر او

حر:

آمدم خاک قدومش بنمایم به دو عین

عباس:

آمدی تا بنمایی به سنان رأس حسین

حر:

ز کوفه به فرمان ابن زیاد

رسیدم با لشگر کج نهاد

بگیرم سر راه را بر حسین

بیندازم اندر جهان شور و شین

ز خون تر کنم کاکل اکبرش

که سوزد دل مهربان مادرش

عروسی قاسم نمایم عزا

کنم رستخیز و قیامت پیا

بین کوه البرز گرزم به دست

که بر کوه البرز آرم شکست

اگر بر فرازم همین گرز را

فرود آورم کوه البرز را

نبودی اگر حرمت مرتضی

نبود اگر حق خیرالنساء

همین دم بدیدی که با تیغ تیز

برآرم چنان زین سپه رستخیز

گرفتم که برم سر شاه دین

چه گویم بر خاتم المرسلین

عباس:

چرا آنقدر لاف مردی زنی

چو عباس هرگز نزاده زنی

چو دست یدالله برآرم به جنگ

کنم عرصه بر لشگر شاه تنگ

اگر بر کشم نعره‌ای از جگر

کنم لشگرت جمله زیر و زبر  
اگر اذن جنگ از حسین داشتم  
چه تخمی تو را در زمین کاشتم  
چه سازم که اذنم نداده است شاه  
به یک حمله سازم شما را تباه  
بیان کن به من ای حر پهلوان  
کجا می روی با سپاه گران  
حر:

مکن فخر عباس از پر دلی  
که چون حر ز مادر نزاده کسی  
اگر نام من ای یل نامور  
به جیحون و هامون نماید گذر  
ز خونم ز جیحون گریزد نهنگ  
ز هامون به جیحون گریزد پلنگ  
سنان گر بجنباند اسفندیار  
بود نزد من کودک نی سوار  
نوشته است بر قبضه خنجرم  
که پهلوی سهراب یل بردرم  
نمی لافم از رزم در دشت کین  
گرت نیست باور بیا و ببین  
نوازد طبل ای گروه دغا  
پی قتل پرورده مصطفی  
عباس:

خطاب من به تو باد ای حر نکو فر  
بگو خیال چه داری کنون به مد نظر  
به گوشواره عرش خدا چه خواهی کرد  
بگو به من که به روز جزا چه خواهی کرد  
حر:

آه افسوس دریغ ای شمع بزم عالمین  
یابن حیدر بازگرد این دم برو نزد حسین  
از زبان من حسین، شاه حجازی را بگو

در عراق پر مخالف ار چه آوردی تو رو  
حالیا از بهر آشوب قتال آماده باش  
لشگر آمد از پی جنگ جدال آماده باش  
عباس:

ای برادر خبرت نیست چه غوغا برپاست  
این همه لشگر بی دین پی خونریزی ماست  
حر بود نام سپه دار ریاحی نسب است  
لشگر زاده مرجانه سگ بی ادب است  
این قدر هست که معلوم نشد مذهب شان  
نیست جز کشتن اولاد علی مطلب شان  
امام حسین:

عباس این برادر با جان برابرم  
این دم به نزد حر برو از ره کرم  
اذنش ببخش تا که بیاید به نزد من  
ببینم چه مطلب است مر او را به صد محن  
عباس:

ای حر نامور طلبیدت امام ناس  
برخیز رو کن بر آن فلک اساس  
حر:

سلام من به تو ای بهترین خلق جهان  
سلام من به تو ای زیب صفحه امکان  
شوم فدای سرت ای عزیز پیغمبر  
چه مطلب است بگو ای گزیده داور  
امام حسین:

علیک من به تو باد ای حر نکو منظر  
امیر و میر سپه دار خیل این لشگر  
بگو به من تو ایا حر ز راه غمخواری  
تو با سپاه گران روی در کجا داری  
بگو به یاری ما به جنگ آمده ای  
ز بهر نام و یا بهر ننگ آمده ای  
اگر به یاری ما آمده ای بارک الله

و گر به جنگ، تو می دانی و رسول الله

حر:

یابن خیرالمرسلین مامورم از ابن زیاد

آمدم تا ره بیندم بر تو ای والانژاد

عزم آن دارم که در این دشت پر خوف و خطر

یا ستانم بیعت از تو یا دهم سر را بیاد

امام حسین:

بیعت به کس نکرده ام ای مرد ناصواب

محکوم کس نگشته ام ای خانمان خراب

کس را نه حد آنکه شود مانع ز راه

آنقدر هم ذلیل نبودیم هیچ گاه

برگرد زین مکان به کناری برو کنون

ورنه به تیغ کینه کشم پیکرت به خون

حر:

مکن خویش را رنجه ای شهریار

عنان برکش ای خسرو نامدار

که نگذارم از این مکان بگذری

از این عزم بگذر مکن داوری

بگیرید ای لشگر بی شمار

سر ره به این شاه گردون وقار

امام حسین:

مادرت بر ماتمت بنشیند ای بیدادگر

خویش دیگر مخوان از امت خیرالبشر

خود تو می گویی مرا فرزند ختم الانبیاء

این چه بی شرمی ست ای بی آبروی بی حیاء

حر:

شما ای گروه برون از شماره

به غرش درآرید و کوس و نقاره

بگیرید دور حسین علی را

گروهی پیاده گروهی سواره

که مامور کرده عبید زیادم

بیندم به روی حسین راه چاره  
بیرم سر اصغر شیر خواره  
ز خون تر کنم کاکل اکبرش را  
امام حسین:

تو عباس پاس حرم را نگه دار  
گرفتند دورم سپاه شراره  
تو هم اکبر ای ماه تابان بابا  
بکن یاری بابت از هر کناره  
عباس:

ایا حر نام آور پر شراره  
بکن بی کس حسین را نظاره  
کنون لشگرت را بیر بر کناری  
وگر نه کنم جسم تو پاره پاره  
عباس:

کمند افکنم دست عباس یل را  
کنم پیکر قاسمش پاره پاره  
زبانم شود لال سلطان دین را  
کشم روی خاکش ز بالای باره  
عباس:

ایا حر حسین است سبط پیمبر  
بکن از حریمش زمانی کناره  
بکن رحم بر کودکان و صغیران  
که افتاده بر جان طفلان شراره  
امام حسین:

ایا حر سکینه ز خوف تو پر زد  
به این بی کسانم نما یک نظاره  
ایا حر حذر کن تو از آه زینب  
نباشد برایش دیگر راه چاره  
حر:

مخور غم حسین جان برای سکینه  
زنم چوب بر رویش از هر کناره



به زنجیر بندم چنان دست زینب  
که افتد به دل‌های طفلان شراره  
عباس:

ایا بی‌ادب کن حیا از پیمبر  
بیاد آور آخر ز روز شماره  
دریغا که اذن از حسین نیست بر من  
نمایم به تو جنگ از هر کناره  
امام حسین:

بده ره روم یا فرنگ یا به بطحا  
ز دور حریمم نما تو کناره  
ایا حر بترس از خدا و پیمبر  
چه گویی جوابش به روز شماره  
حر:

نه ره در فرنگت دهم نی به بطحا  
ندارم به جز کشتنت هیچ چاره  
پی منع آب فرات آورید رو  
گروهی پیاده گروهی سواره  
عباس:

مرخص شوم گر ز شاه شهیدان  
کنم جسمت از کینه من پاره پاره  
بکن شرم از روی سبط پیمبر  
ببر لشکرت را کنون بر کناره  
امام حسین:

ایا حر نما خوف از روی محشر  
در آن روز نبود دگر راه چاره  
هر آن کار خواهی نما تو به دنیا  
ولیکن بترس از غم روز فردا  
حر:

خدایا تو دانی که گفتم زبانی  
نکردم من از خواهش دل اشاره  
مزن این قدر طبل آشوب و کینه

مبادا بترسد به خیمه سکینه  
چنان دل نسوزد به فرزند زهرا  
مگر آنکه باشد دل از سنگ خاره  
مبادا که ترسیده باشند طفلان  
نمایید از خیمه گاهش کناره  
«یابن خیرالمرسلین آتش زدی بر پیکرم  
بی سبب بردی در این هنگامه نام مادرم  
این سخن را گر کس دیگر نمودی آشکار  
پیکرش چاک می کردم به تیغ آبدار  
اما چه تو زاده بتولی  
شمع دل دختر رسولی  
هم بانوی بانوان خلد است  
هم سیده زنان خلد است  
اگر کس دیگر ای افتخار اهل زمن  
ادا نمود به این نحو نام مادر من  
منم عوض به او ناصواب می گفتم  
در مقاتله را با عتاب می سفتم  
بریده باد زبانم اگر به بد برم نامش  
به غیر آنکه نمایم همیشه اکرامش  
امام حسین:

گر تو میدانی که باشد مادرم خیرالنساء  
باب من باشد علی آن شهسوار لافتاء  
گر مرا تو راکب دوش پیمبر دیده ای  
پس چه می خواهی که سد راه من گردیده ای  
حر:

شها از قول و فعل خود هراسانم غلط کردم  
سیه رویم گنه کردم پشیمانم غلط کردم  
به دین جد تو اقرار دارم نیستم کافر  
کنم حمد خداوندی مسلمانم غلط کردم  
ندانستم چه گفتم خویش را گم کرده ام شاهها  
نمی دانم حدیث خویش می دانم غلط کردم

امام حسین:

عفو کردم جرم تو ای مومن پاک اعتقد  
ای جوان باحمیت رحمت حق بر تو باد  
از ره پاک اعتقادی سوی انصاف آمدی  
عاقبت بد طینتی بکذاشتی پاک آمدی  
حر:

بریده باد دو دست حر ای نکومنظر  
اگر که تیغ کشم بر تو ای امام بشر  
ولیک لشگرم از تشنگی هراسان است  
اگر که آب دهی بر من عین احسان است  
امام حسین:

خطاب من به تو ای نور دیده ام اکبر  
دهید آب روان را به جمله لشگر  
چرا که جمله لشگر ستاده حیرانند  
ز سوز تشنه لبی جملگی در افغانند  
علی اکبر:

پیش آید و ستانید ز ما جام پر آب  
که ز گرما شده اید ای سپه کینه کباب  
آب نوشید و بر اولاد علی جنگ کنید  
سر ره بر پسر شیر خدا تنگ کنید  
امام حسین:

بیا برادرم عباس ای نکو منظر  
ببر تو آب روان از برای این لشگر  
دهید آب چه از آدم و چه از حیوان  
وصیت است ز جدم گرامی مهمان  
عباس:

آبی بنوشید ای خیل لشگر  
هستید تشنه جمله سراسر  
فردا به میدان بهر کف آب  
ببرید از کین دستم ز پیکر  
امام حسین:

بیا به نزد من ای حر نامدار دلیر  
ز دست من تو همین جام پرگلاب بگیر  
بنوش آب روان ای حر نکو منظر  
زنید در عوضش تیر بری علی اصغر  
حر:

مرحمت بین که در این وادی پر خوف و محن  
می دهد آب حسین بر علی بر دشمن  
آنکه شمشیر کشیدی به رخس آبش داد  
آنکه گرید ز غمش کی رود او را از یاد  
امام حسین:

بیا ز بهر خدا ای حر نکوکردار  
ببر تو لشگر خود را کنون دمی به کنار  
حر:

ای سپه یک دم بیسایید شب نزدیک شد  
از تف آه سپه روی زمین تاریک شد  
صبح چون گردد کمر بندیم بهر کارزار  
ره باین لشگر ببندیم از یمین و از یسار  
امام حسین:

برو به یک طرف و ای جوان نماز نما  
رخ نیاز به درگاه بی نیاز نما  
رسیده وقت نماز خدای فرد مجید  
ایا جمیع محبان تمام صف بکشید  
که تا نماز نماییم این زمان یکسر  
کنیم روی به درگاه خالق اکبر  
حر:

از آنکه سبط رسولی و مقتدای امامی  
از اینکه بر همه خلق جن و انس امامی  
تو پیش باش که بهر نماز بر داور  
شوند مقتدی ای مقتدای عصر دو لشگر  
امام حسین:

شوم فدای تو ای نور دیده ام اکبر

زبان به ذکر اذان کن بلند جان پدر

(شبیبه علی اکبر اذان می گوید)

ابن سعد:

خطاب من به تو باد ای حر نکو منظر

قلیل لشگری آید مرا به مد نظر

بیان نما که تو این خیمه و سپاه از کیست؟

نزول کرده در این دشت پر جفا از کیست

حر:

یقین بدان تو ایا ابن سعد این لشگر

بود از آن حسین نور دیده حیدر

که آمده ز مدینه در این زمین بلا

بود به همراه او عترت رسول الله

ابن سعد:

سردار لشگر ای حر فرخنده گوش دار

آیم ز نزد ابن زیاد ستم شعار

این نامه گفته است زبانی به شور و شین

زنهار رخ متاب تو از کشتن حسین

حر:

ای وای، من کجا و چنین کار الامان

کی جنگ می کنم به حسین شاه انس و جان

کی تیغ برکشم به حسین شاه تاجدار

گردم به حشر نزد پیمبر ذلیل و خوار

امام حسین:

ای حر چه نامه ای است که می خوانی از وفا

گویا که باشد این رقم از بهر قتل ما

حر:

بستان تو نامه را به فدای تو جان من

بر خوان تو شرح نامه بیان کن به انجمن

خطاب من به تو ای ابن سعد کفر شعار

تو با سپاه خودت گوشه ای بگیر قرار

امام حسین:

ایا گروه محبان و دوست دارانم  
برادران و عزیزان و جمله یارانم  
خبر کنم همگی را من امشب ای یاران  
رسید لشگر ابن زیاد بی ایمان  
کند محاربه فردا به من در این صحرا  
یقین شوید شما کشته جملگی ز وفا  
شب است و لشگر کفر رفته اند ز خواب  
هر آنکه میل به رفتن کند رود به شتاب  
من پرده می کشم به رخ خود به حالتی  
هر کس می رود برود بی خجالتی  
فغان و آه که رفتند یاوران یک سر  
گذاشتند مرا در میان این لشگر  
کسی نگفت که آخر حسین مسلمان است  
اگر امام نباشد ز اهل ایمان است  
زینب:

الله این بهار غم آل مصطفی ست  
زینب یقین به این همه اندوه مبتلاست  
زینب کند چه چاره چه خاکی کند به سر  
دور از مدینه گشته بی یار و دربدر  
برخیزم و به خیمه روم، ای غریب من  
در این سفر اسیری و خواری نصیب من  
امام حسین:

به غیر کشته شدن نیست چاره دیگر  
اجل کنون نکند از شما کناره مرا  
برای کشته شدن نیست آه می ترسم  
از آنکه طعنه دشمن کشد دوباره مرا  
زینب:

ای آسمان چگونه حسین را نظر کنم  
برگو چگونه خاک سیاهی به سر کنم  
رفتند لشگرش همه یکباره از برش  
بی یاریش ز جور تو تا کی نظر کنم

شمر:

یاران زنید طبل که شد موسم جدال  
گفتند ز شور طبل بر افلاک قیل و قال  
خطاب من به تو ای ابن سعد بد بنیاد  
ز کوفه می رسم این دم به حکم ابن زیاد  
منم بزرگ عراق و منم دلیر یمن  
منم دلاور ایام، شمر ذی الجوشن  
ز بهر قتل حسین بسته ام کمر را تنگ  
تو هم ببند کمر را که گشته موسم جنگ  
ابن سعد:

بیا تو شمر به حق خدا و پیغمبر  
مکن جدال تو با سبط ساقی کوثر  
چگونه تیغ کشم ای لعین نامقبول  
چه سان به روز جزا می دهم جواب رسول  
بترس از غضب کردگار لیل و نهار  
نما تو شرم ز جدش محمد مختار  
شمر:

باید شود شهید گل باغ نشأتین  
باید به خون خود بزند دست و پا حسین  
من می کشم حسین و همه یاران او  
من می برم به شام همه خواهران او  
گر دوستی تو به آن شاه بی معین  
کن این رقم مطالعه مضمون آن بین  
تا من کنم عیال حسین جمله دربدر  
تا من کنم سکینه آن شاه بی پدر  
ابن سعد:

ای شمر آتش غضبت شعله ور شده  
دانم که ذات تو به حسین کینه ور شده  
ای شمر خواستم که میان دو پادشاه  
صلحی دهم به فکر نه با لشگر و سپاه  
مانع شدی که خیر نبینی به نشأتین

کردی مرا شریک تو بر کشتن حسین  
کی می‌کنی تو جنگ به آن شاه لافتا  
کی می‌کنی تو جنگ به آن بدر انما  
شمر:

این لحظه عرش را به تزلزل درآورم  
دست ستم ز جیب تحمل درآورم  
باید که حمله بر شه عالی مقام برد  
بادی که دختران حسین را به شام برد  
باید یورش برم به سراپرده حسین  
باید که افکنم به جهان بانگ شور و شین  
ای غضنفر فرنگو انفاس  
شیر میدان پر دلی عباس  
روز جنگ است جنگ باید کرد  
کوشش نام و ننگ باید کرد  
از دم تیغ گاو ماهی را  
اندر این رزم رنگ باید کرد  
عباس:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نصر من الله و فتح قریب  
ای بی‌ادب از جنگ مرا ترسانی  
عباس دل از کف ندهد می‌دانی  
شمر:

این سخن‌ها ندهد سود دیگر ای عباس  
شو مهبای جدال ای شه اورنگ اساس  
یا نمایید شما بیعت و فارغ گردید  
دیگرم نیست به تو گفت و شنود ای عباس  
عباس:

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است  
یا والی هفت و چهار وقت مدد است  
حر:



تا زنده است حر تو چرا جنگ می کنی  
تیغ پدر به خون خسان رنگ می کنی  
یک لحظه ای بگیر تو آرام از وفا  
تا من کنم نصحیت این قوم بی حیا  
عباس:

من زنده باشم بشود خواهرم اسیر  
این ننگ را به خود نپسندم ز چرخ پیر  
من زنده باشم و بشود دختر حسین  
عریان و سر برهنه به دست مخالفین  
یا والی الولايت و یا والی الولی  
یا مظهر العجایب و یا مرتضی علی  
حر:

تو را قسم بر مرتضی علی عباس  
مکن مقاتله با این گروه، حق شناس  
بیا ز من بشنو شمر مرتد کافر  
مکن محاربه با سبط والی داور  
مگر تو شرم نداری ز سید ثقلین  
حیا نما ز رخ شاه دین امام حسین  
شمر:

استغفرالله این تو بگو چون که نگذرم  
باید سر حسین علی را ز تن برم  
باید نهال قامت عباس و اکبرش  
از تیغ و نیزه بیفتد در برش  
حر:

گر اذن حرب داشتم از شاه تاجدار  
بنمودمت به طعمه شمشیر آبدار  
برو به یک طرف ای ظالم زنا زاده  
که گشته آتش دوزخ برایت آماده  
ای ابن سعد با تو مرا هست حاجتی  
از من نهان مکن تو اگر پاک طیتی  
خواهد حسین که باز رود جانب وطن

راهش نمی‌دهی تو چرا بازگو به من

ابن سعد:

بدان مامورم ای حر دلاور

برای قتل فرزند پیمبر

نمایم کربلا را دشت و گلزار

به خون سروران آل اطهار

منم مامور غیر از جنگ کردن

تو هم امداد کن بر قتل دشمن

حر:

ای ناکس این نفاق و عداوت چرا کنی

خود را چه سان شریک به خون خدا کنی

از حق بترس مانع راه حسین مشو

از بهر این دو روزه به خون حسین مرو

ابن سعد:

تو می‌گویی که با سبط پیمبر ترک دعوا کن

ز دنیا بگذر و تا می‌توانی فکر عقبی کن

بزن بر طبل ای مغنی بگو تا کی تو در خوابی

زمان جنگ شد اسباب جنگم را محیا کن

حر:

چون که از من نشنیدی سخن راه صواب

خود تو دانی و صف محشر و دیوان حساب

اسب من آب نخورده است ز صبحی تا حال

می‌روم آب دهم اسب خود را از آب زلال

هر که با ماست بیاید که حسینی شده‌ایم

سیدینی، سندی، نیرینی شده‌ایم

مصعب:

ای برادر ز چه رو هست که سرگردانی

چیست تعجیل که آشفته فرس می‌رانی

از چه بابت ز دلت واهمه و جوش و خروش

از غم کیست چنان مضطرب و نالانی

حر:

ای برادر من به کار خویش حیران مانده‌ام  
در زمین کربلا سر در گریبان مانده‌ام  
عشق می‌گوید که فرزند و زنت در آتش است  
عقل می‌گوید به راه دوست سر دادن خوش است  
سخت آشوبی به پا شد از جفای کوفیان  
مانده‌ام سرگشته در کار خود ای آرام جان  
مصعب:

جانا به مصلحت بنشین ساعتی به دشت  
حر:

ای نور دیده کار من از مصلحت گذشت  
مصعب:

منظور خود بگو که من او را روا کنم  
حر:

خواهم که در رکاب حسین جان فدا کنم  
مصعب:

یک دم بیا که دست من از دامنت برید  
حر:

ترسم که من نرفته حسینم شود شهید  
مصعب:

فکری نما بگو به طفلان ناصبور  
حر:

ای نور دیده حسرتشان می‌برم به گور  
مصعب:

یک دم بیا که تیر امیدم ز شست رفت  
حر:

فکری نما که سبط پیمبر ز دست رفت  
مصعب:

من بی تو چون به جانب اهل حرم روم  
حر:

بگذار تا فدای علی اکبرش شوم  
مصعب:

تو می‌روی و طفل خودت خون جگر شود

حر:

ترسم سکینه طفل حسین در بدر شود

مصعب:

با من بگو اگر که تو داری وصیتی

حر:

خواهم کنی به مادر پیرم حمایتی

مصعب:

جان ابا از این کلامت امان امان

حر:

عرض و سلام من به بر مادرم رسان

مصعب:

گر هست مطلب دیگر از من سوال کن

حر:

با مادرم بگو که حر خودت را حلال کن

مصعب:

شوم فدای تو من هم دلم ز جان سیر است

مرا هوای دم تیغ و تیز شمشیر است

دیگر برای چه داری درنگ ای نومید

بیا رویم به دولت سرای شاه شهید

حر:

الا ای حر از خود نداری خبر

نشین و تقاضای گردون نگر

نشین و نما با خود اندیشه‌ای

به باغ نهالت بزن تیشه‌ای

شود دست‌های تو ای حر جدا

اگر دست عباس سازی جدا

خورد بر دلت خنجر جانگزا (جانگداز)

اگر عیش قاسم نمایی عزا

الهی شوی در دو عالم ذلیل

اگر اکبرش را نمایی قتیل

الا حر ز عمرت شوی ناامید  
نمایی حسین را اگر تو شهید  
الهی شود اهل بیت اسیر  
اگر زینبش را نمایی اسیر  
شود دخترانت اسیر ظلم  
اگر بر سکینه نمایی ستم  
الا ای پسر جان بیا از وفا  
که شمشیر بندم کمر مرتو را  
پیوشم جمله کفن از وفا  
به سوی حسین آوریم التجا  
مصعب:

کفن به گردن خود می‌کنم ز راه وفا  
که جان فدای حسین سازم آن شه والا  
زهی سعادت و اقبال ای ضیاء دو عین  
که ما شویم فدای حسین شه کونین  
حر:

آمدی ای حر فرخنده لقا جنگ حسین  
آمدی جنگ نمایی به شه بدر و حنین  
مادرت کاش نشیند به عزایت ای حر  
خاک عالم به سر مهر و وفایت ای حر  
زره و خود نیاید به جهان کار دیگر  
سر برهنه بروم نزد شه بی‌لشگر  
ای برادر تو بیا یک دمی از راه وفا  
کن روا مطلبم از مهر تو ای جان اخوا  
مصعب:

مطلبت چیست ایا نور دو چشمان ترم  
تا برآرم من دلخسته محزون ز کرم  
حر:

گفت ابن سعدم از حيله بازی  
باید حسین را مقتول سازی  
حسین غریب است لشگر ندارد

سلطان خوبان یاور ندارد

مصعب:

خاک دو عالم بر فرق مصعب

جان من آمد زین غصه بر لب

حسین غریب است یاور ندارد

سلطان خوبان لشگر ندارد

حر:

چاره چه باشد جانا به دوران

گرداب فکرم در این بیابان

حسین غریب است لشگر ندارد

سلطان خوبان یاور ندارد

مصعب:

عاقل پسندد هرگز برادر

ما زنده باشیم در خاک یکسر

حسین غریب است یاور ندارد

سلطان خوبان لشگر ندارد

حر:

ترسم برادر از ضرب خنجر

عباس گردد چون مرغ بی پر

حسین غریب است یاور ندارد

سلطان خوبان لشگر ندارد

بربند چشمم جان برادر

ای نور دیده قرآن بیاور

حسین غریب است یاور ندارد

سلطان خوبان لشگر ندارد

مصعب:

بندم دو چشمت ای نور چشمان

قرآن بگیر این لحظه ز احسان

حسین غریب است یاور ندارد

سلطان خوبان لشگر ندارد

حر:

رو کن به سویش تا جان به تن است  
قرآن به فرق و شمشیر در دست  
حسین غریب است یاور ندارد  
سلطان خوبان لشگر ندارد  
مصعب:

شمشیر خود را ای نور چشمان  
انداز گردن از راه احسان  
حسین غریب است یاور ندارد  
سلطان خوبان لشگر ندارد  
حر:

انداز چکمه در گردن من  
بربند دستم بر حق ذوالمن  
حسین غریب است لشگر ندارد  
سلطان خوبان یاور ندارد  
مصعب:

این چکمه‌هایت ای زار افکار  
بر گردن انداز با حالت زار  
با دست بسته با آه و زاری  
نزد شه دین کن التماسی  
حسین غریب است یاور ندارد  
سلطان خوبان لشگر ندارد  
حر:

السلام اول شاه کم لشگر  
ثانی التوبه توبه کردم  
از کرم بگذر جرمم ای سرور  
ای شه خوبان توبه کردم  
شاه انس و جان توبه کردم  
شاه مظلومان توبه کردم  
چون در این کشور اول ای سرور  
کردم آزرده خاطرت را  
بگذر از جرمم توبه کردم

شاه انس و جان توبه کردم

حامی قرآن توبه کردم

رو سیاهم من بی گناهم من

رحمی ای مولا کن به حالم

بی پناهم من عذر خواهم من

ای شه خوبان توبه کردم

یک سر و یک جان بهر قربانی

چون تو مهمانی توبه کردم

از کرم بخشا جرمم ای مولا

در بر زهرا توبه کردم

یک سر و یک جان بهر قربانی

چون تو مهمانی توبه کردم

یک جوان دارم خواهش آن دارم

تا فدا سازم در ره اکبر توبه کردم

تا که جان دارم بر زبان دارم

شاه انس و جان توبه کردم

حق پیغمبر توبه کردم

شاه کم لشگر توبه کردم

شافع محشر توبه کردم

مصعب:

ای شه خوبان توبه کردم

شاه مظلومان توبه کردم

امام حسین:

ایا جوان ز چه رو دل شکسته می آیی

کفن به گردن و با دست بسته می آیی

سبب ز چیست که افکنده ای تو سر در پیش

گرفته مصحف و شمشیر در برابر خویش

نظاره کن به رخم بینم از چه نالانی

چه روی داده چه ابر بهار گریانی

حر:

یقین دانم که از من سرزده ای شاه تقصیری



کز آن تقصیر می دانم شما البته دلگیری  
ز رنگ معصیت آئینه قلبم شده تاریک  
به آب رحمت محتاجم ای شاه از تو تطهیری  
شفاعت گر نظر داری شفیع آورده ام قرآن  
تلافی گر به سر داری عیان بر دست شمشیری  
امام حسین:

خوشا سعادتت ای حر که رستگار شدی  
مطیع امر خداوند کردگار شدی  
گذشتم از سر تقصیرت ای خجسته لقا  
بدان که توبه تو شد قبول درگه ما  
بیا ز گردن تو حال چکمه بردارم  
تو را از جمله یارانت دوست تر دارم  
ولی بگو که کیانند این سه کس همراه  
که آمدند به همراه تو به ناله و آه  
حر:

شوم فدای تو ای نور دیده زهرا  
همین سه کس که رسیدند به پابوس شما  
مرا یکی است برادر یکی بود پسر  
یکی دیگر بود آقا غلام خوش جگرم  
امام حسین:

گذشتم از سر تقصیر تو من ای یار  
قبول توبه نمودم به خالق غفار  
فدای جان تو عباس ای برادر جان  
تو هم ز گردن معصب برآی بند گران  
حر:

ایا مشرف معراج دوش پیغمبر  
شوم فدای تو ای پادشاه کم لشکر  
کسی که کرد در اول جفات من بودم  
کسی که جان بسپارد برات من باشم  
بده اجازه که جان را کنم به قربانت  
فدای جان تو و دیده های گریانت

امام حسین:

که ای عزیز تو امروز تازه مهمانی  
به نزد شاه شهیدان تو بهتر از جانی  
تو باش ساعتی آسوده تا کس دیگر  
رود محاربه این گروه بد اختر  
حر:

خوش بود مهمان‌نوازی یا حسین  
جا دهی از لطف مهمان را به فردوس برین  
تشنه لب گردهم فدایت ای شه با احترام  
آب نوشم من ز دست ساقی کوثر مدام  
امام حسین:

شرط مهمانی ارباب وفا این نبود  
که چو مهمان برسد قهر کند مهمان را  
میزبانی چون من و مثل تو مهمان عزیز  
به دم تیر فرستم ز چه رو مهمان را  
کنون که این همه داری هوای سرداری  
بیا ز مهر بیوشم تو را کفن باری  
حر:

شوم فدای تو ای پادشاه کریبلا  
نما حمایت یاران من ایا مولا  
ایا گروه غریبان خدا نگهدارت  
خدا وجود شما از بلا نگهدارت  
امام حسین:

برادر و پسرت ای حر نکو منظر  
بود عزیز از قاسم و علی اکبر  
برو که حضرت پروردگار یارت باد  
در این سفر گل مقصود در کنارت باد  
حر:

ایا سست عهدان بی اعتبار  
خدا شناسان بی ننگ و عار  
منم حر شیرافکن نامدار

منم شیعه شاه دلدل سوار  
منم آنکه از تیغ من بی درنگ  
پرید است از روی افلاک رنگ  
منم چاکر خاندان رسول  
منم جان نثار عزیز رسول  
شما را مگر از خدا شرم نیست  
به دل رحم زین کار و آزم نیست  
شمر:

کدام ابله بگو این چنین کار کند  
که نقد را بدهد نسیه اختیار کند  
تمام حمله به حر آورید ای لشگر  
زنید طبل و خروشید جملگی یکسر  
حر:

ای ستمگر من ندانم از خدا برگشته‌ای  
غافلی ای دون ز دین مصطفی برگشته‌ای  
لعنت حق بر تو باد ای کافر شیطان پرست  
گیرم از خود بگذرم تو از خدا برگشته‌ای  
یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است  
یا والد هفت و چهار وقت مدد است  
مصعب:

شوم فدای تو ای شاه مسند تمکین  
فدای جان تو جان من حزین غمین  
بده تو اذن که جان را کنم به قربانت  
فدای جان تو و دیده‌های گریانت  
امام حسین:

خوشا به حال تو مصعب که رستگار شدی  
مطیع امر خداوند کردگار شدی  
برو برو که خدا یار و یاورت باشد  
جزای خیر تو با حی داورت باشد  
مصعب:

ایا کوفیان ز حق بی خبر

برون رفته از دین خیر البشر  
چه خواهید آخر ز جان حسین  
که مقتل شدند یاوران حسین  
حسین نور چشم پیمبر بود  
حسین زاده شیر داور بود  
زهی سرخ رو آن که در شأتین  
شمارندم از یاوران حسین  
منم مصعب آن نوجوان دلیر  
که لرزد ز شمشیر من شرزه شیر  
شمر:

ایا کوفیان مصعب آمد به جنگ  
ز عمر گرامش بیامد به تنگ  
بگیرید دو روی از چهار سو  
تو طبال بنواز طبل عدو  
مصعب:

شهنشاه دشت نجف یا علی  
مه آسمان و شرف یا علی  
شمر:

بگو شهاده سرت را ز تن جدا سازم  
میان سر و تنت طرح دوری اندازم  
مصعب:

روم ز شوق کنون جانب رسول الله  
اقول اشهد ان لا اله الا الله  
حر:

رسیدم برادر فدایت شوم  
به قربان مهر و وفایت شوم  
بیا تا به دوشم کشم نور عین  
برم نعل تو من به نزد حسین  
حسین جان بین تو ز راه وفا  
فدایی نمودم برادر تو را  
بگردانمش دور عباس تو

شود جان به قربانی جان تو  
به دور سرت گردم ای شاه دین  
بیخشا گناه من دل غمین  
در اول اگر من خطا کرده‌ام  
در آخر سرم را فدا کرده‌ام  
برادر فدای برادر تو را  
نمودم به صد آه و شور و نوا  
سر خود نمایم فدای سرت  
به قربانی اکبر و اصغرت  
امام حسین:

شود راضی از تو خدای جهان  
برادر شهید از جفای خسان  
حر:

دوباره روم سوی میدان جنگ  
برآرم دمار از دل خار سنگ  
دوباره رسیدم پی کارزار  
ز جان شماها برآرم دمار  
شهنشاه دشت نجف یا علی  
مه آسمان و شرف یا علی  
پسر حر:

چون که بایم رفته در میدان جنگ  
زندگی دیگر مرا در زیر سنگ  
می‌روم من اذن گیرم از وفا  
از حسین شاهنشاه کربلا  
ای به قربان غریبی ات حسین  
جان فدای بی‌نصیبی ات حسین  
اذن فرما بر من زار حزین  
تا کنم جان را فدات ای دل غمین  
امام حسین:

ای علی فرزند حر نامدار  
زاده حر دلیر کامکار

خوش بود در کودکی قربان شدن  
جان نثار حضرت جانان شدن  
رو خدایت در پناهت ای پسر  
عاقبت گردی به خون تو غوطه‌ور  
پسر حر:

ای گروه بد سگالان غیور  
گشته از راه حقیقت جمله دور  
این حسین فرزند ختم الانبیاست  
نور چشم حضرت خیرالنساست  
زاده خرم سپهدار عرب  
از ریاحی فخر دارم در نسب  
شمر:

دلیران یکی طفل آمد به جنگ  
که خود را نماید چو شیر و پلنگ  
بود زاده حر گرد دلیر  
که باشد به میدان عجب نره شیر  
نسازید بر کشتن او درنگ  
زنید از برایش کنون طبل جنگ  
پسر حر:

هر که باشد شیعه خاص حسین  
برکشد از دل نوای یا حسین  
حر:

از علی آید صدای یا علی  
یا علی گوید به آواز جلی  
ای پسر قربان بازویت پدر  
خوف از دل دور کن جان پدر  
ای پسر برگو به آواز علی  
یا علیا یا علیا یا علی  
پسر حر:

ای پدر بنگر تو بر من از وفا  
در میان این لعینان دغا

جنگ سازم تا کنم جان را فدا

در نثار پادشاه کربلا

هر زمان گو به آواز جلی

یا علیا یا علیا یا علی

حر:

من به قربان صدایت ای پدر

دست بالازن ایا نور بصر

تا که جان داری به راه دوست گوش

باده عشرت ز جام نازنوش

یا علی برگو به آواز جلی

یا علیا یا علیا یا علی

پسر حر:

دست بالا می‌زنم از بهر جنگ

زندگی دیگر مرا در تنگ و ننگ

ای پدر بنگر به آواز جلی

بر زبان من بود نام علی

حر:

یا علی ای حیدر لشگر شکن

یا علی باب حسین و هم حسن

یا علی نصرت ببخشا بر پسر

جان نثاری می‌کند همچون پدر

بر تو من امیدوارم یا علی

یا علیا یا علیا یا علی

پسر حر:

من دیگر یاور ندارم یا حسین

کن نظر بر حال زارم یا حسین

باب من بی‌کس بود نور دو عین

هر دو ما گردیم به قربان حسین

هر زمان گویم به آواز جلی

یا علیا یا علیا یا علی

شمر:

ایا گروه بگیریذ نقد جانش را  
به خاک تیره نشانید یاورانش را  
پسر حر:

هر که باشد شیعه خاص علی  
برکشد از دل صدای یا علی  
شمر:

بگو شهاده سرت را ز تن جدا سازم  
میان سر و تنت طرح دوری اندازم  
پسر حر:

روم ز شوق کنون جانب رسول الله  
اقول اشهد ان لا اله الا الله  
حر:

رسد صوت فرزندم این دم به گوش  
که بردست از دل مرا صبر و هوش  
خدایا گواهی که با شور شین  
پسر را نمودم فدای حسین  
نیامد صدای جوانم امان  
گمان شد به قربان شاه جهان  
کجایی علی جان فدایت شوم  
به قربان مهر و وفایت شوم  
ندارم دیگر چاره با اشک و آه  
بجز آنکه گردم در و دشت را  
علی داغ تو قد بابت شکست  
دوباره بیارم به شمشیر دست  
دوباره کنم جنگ از پر دلی  
که شاید بیابم نشان از علی  
شه لافتا یا علی یا علی  
مه انما یا علی یا علی  
در این جا زند موج خون از چرا  
یقین کشته گشته است آن باوفا  
از این خون تازه عیانم شده



از این جا عبور جوانم شده  
بیوسیم تو را خاک نیکو سیر  
که شاید نشانی دهد از پسر  
دهد بوی فرزندم این خاک آه  
یقین کشته گشته است آن با وفا  
عزیزان همین نقش طفل من است  
همین بره قربانی اکبر است  
حلال زاده پسر جان خوشا به احوالت  
شهید راه حسین گشته ای خوشا حالت  
به دوشم بیا ای مرا نور عین  
رسانم تو را من به نزد حسین  
شه لا فتا یا علی یا علی  
مه انما یا علی یا علی  
حسین جان نظر کن به این نوکرت  
ببین بره قربانی اکبر  
حسین جان نگر حال من از وفا  
پسر را نمودم به راهت فدا  
یا حسین از نوکرت راضی شدی  
راضی از این نوع جانبازی شدی  
عزیز فاطمه از من رضا شدی یا نه  
به حشر می رسدم خون بها بگو یا نه  
امام حسین:  
خدا راضی از تو است ایا نوجوان  
که دیدی پسر را به خونش تپان  
جزای تو با جد من مصطفی  
که کردی پسر را به راهم فدا  
حر:  
خدایا شکر بر مطلب رسیدم  
پسر را پیش چشمم کشته دیدم  
رضایم از تو ای آرام جانم  
همین دم من به نزدت میهمانم

روم بار دیگر بر سوی میدان  
نمایم جان فدای شاه خوبان  
یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است  
یا والد هفت و چهار وقت مدد است  
شمر:

ایا پر دلان حر به جنگ آمده  
ز کوهسار خونین پلنگ آمده  
نسازید بر کشتن او درنگ  
نوازید از هر طرف طبل جنگ  
حر:

ایا امام جهان ای شه سپهر جناب  
بیا فدای سرت حر کشته را دریاب  
به روز حشر شفیع شود حسین به خدا  
اقول اشهد ان لا اله الا الله  
محمد است رسول و علی ولی الله  
امام حسین:

ای طایر روضه جنان حر شهید  
شهبال شکسته از خسان حر شهید  
رفتی به جنان خوشا به احوالت باد  
دل کندی از این جهان حر شهید